

š !!!!! !!!!! Š! !!!!!
!!!! !!!!! !!!!! !!!!! !!!!!
!!æí è! !!!!!•éí !! !!!!!
ææ !!!!! !!!!!

در فلسفه دکارت، واژه «objective» به معنای

«ذهنی» است، نه «عینی»*

دکتر علی.م.افزالی**

Email: ali_m_afzali@yahoo.com

چکیده:

امروزه واژه «objective» به «عینی» و واژه «subjective» به «ذهنی» ترجمه می‌شود. اما این دو واژه از ابتدای کاربرد آن در قرون وسطی (از زمان دنس اسکاتس) معنایی کاملاً ضد معنای امروزی خود را داشته‌اند. بدین ترتیب که واژه «objective» به معنای «ذهنی» و واژه «subjective» به معنای «عینی» به کار رفته است. این معانی - که امروزه کاملاً غریب و دور از ذهن می‌نماید - تا چند قرن بعد، یعنی حدود قرن نوزدهم، در میان فیلسوفان غرب به‌ویژه دکارت و فیلسوفان هم عصر وی، مانند اسپینوزا و بارکلی، کاملاً رایج بوده است. هدف از این مقاله ذکر شواهد و دلایل این نکته است که واژه «objective» در فلسفه دکارت - که از اصطلاحات کلیدی فلسفه اوست - (و نیز فیلسوفان دیگر تا قرن نوزدهم) به معنای «ذهنی» بوده است و به هیچ‌وجه نباید آن را با معنای امروزی آن (یعنی «عینی») خلط کرد.

واژه های کلیدی: «objective»، «subjective»، عینی، ذهنی، فلسفه دکارت

* - تاریخ وصول ۸۳/۳/۳۰ تأیید نهایی ۸۳/۵/۲۰

** - عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

مقدمه

یکی از واژه‌های مهم و پُرکاربرد در فلسفه غرب، واژه «objective» (و نقطهٔ مقابل آن «subjective») است. این اصطلاح، همانند برخی دیگر از اصطلاحات فلسفی، در طول تاریخ، تحول معنایی یافته است. اما این تغییر و تحول در مورد واژه «objective» تا بدان حد بوده که معنای آن را کاملاً به ضد معنای اولیه‌اش تبدیل کرده است. فیلسوفان بسیاری، از جمله دکارت، این اصطلاح را در فلسفهٔ خود به کار برده‌اند. از آنجا که در سنت آموزش فلسفهٔ غرب در دانشگاه‌های کشور ما، به آرای دکارت اهمیت بسیاری داده می‌شود و تا به حال چندین اثر از او به زبان فارسی ترجمه شده و نیز کتب و مقالات متعددی دربارهٔ فلسفهٔ وی در کشور ما نگاشته شده است، و از طرف دیگر واژه «objective» از واژه‌های کلیدی در فلسفهٔ دکارت است و فهم دقیق و درست آن برای درک صحیح آرای او بسیار حائز اهمیت است و متقابلاً عدم توجه به معنای واژهٔ مزبور در عصر دکارت و پیش از وی و خلط آن با معنای امروزی آن منشاء خطاهای مهمی در فهم فلسفهٔ اوست، کاملاً ضرورت دارد که مقصود از آن در فلسفه دکارت، تبیین شود. اهمیت این امر را به‌ویژه از این‌جا درمی‌یابیم که در برخی از ترجمه‌های آثار دکارت و یا کتب تألیف شده دربارهٔ فلسفهٔ او، مترجمین و مؤلفین فاضل آنها، این اشتباه فاحش را مرتکب شده‌اند که واژه «objective» را با معنای امروزی آن خلط کرده و همه جا آن را به «عینی» ترجمه کرده‌اند. هدف از نگارش این مقاله، نشان دادن دلایل و شواهد این نکته است که واژهٔ مزبور از ابتدای کاربرد فلسفی آن (در قرون وسطی)، به‌ویژه در فلسفهٔ دکارت (و فیلسوفان معاصر وی در قرن هفدهم مانند اسپینوزا و بارکلی)، به معنای «ذهنی» بوده است نه «عینی»، سپس در حدود قرن نوزدهم کاملاً تحول معنایی پیدا کرده و به معنای «عینی» به کار رفته که تا به امروز این معنا متداول است. عکس این مطلب هم در مورد واژهٔ «subjective» صادق است. چون در این مقاله، تکیه اصلی بر فلسفهٔ دکارت است، بیشترین شواهد و قراین این مطلب را از آثار خود وی و نیز منابع معتبر مربوط به فلسفهٔ او ذکر خواهیم کرد تا معنای واژهٔ «objective» در فلسفهٔ دکارت دقیقاً روشن گردد.

آنچه از آثار دکارت در این مقاله نقل قول شده است، از مجموعهٔ آثار دکارت به زبان لاتین (با علامت اختصاری AT) و دو مجموعهٔ دیگر به زبان انگلیسی (با علائم

اختصاری HR و CSM) است. این سه علامت اختصاری در جهان، رایج و شناخته شده است. مشخصات کامل همه منابع و نیز تمام پانوشتها در پایان مقاله آمده است.

واژه‌های «objective» و «subjective» در واژه‌نامه‌های تخصصی فلسفی و فرهنگهای عمومی:

آن چه درباره تحول معنای واژه «objective» از «ذهنی» به «عینی» (و عکس آن در واژه «subjective») گفته شد، در بسیاری از واژه‌نامه‌های فلسفی و نیز فرهنگهای عمومی معتبر و بسیار کامل، مورد تصریح قرار گرفته است و این نشان می‌دهد که مطلب مزبور، ادعایی گزاف و دور از ذهن نیست، بلکه با تاریخ فلسفه و نیز با فرهنگ لغات کاملاً مطابقت دارد و اشتباه مترجمین آثار فلسفه دکارت، صرفاً از بی‌دقتی و بی‌توجهی کافی به این سوابق تاریخی فلسفی و لغوی و از مراجعه نکردن به متون اصلی ناشی شده است.

معنای این دو واژه در واژه‌نامه‌های فلسفی:

دو مرجع معتبر «واژه‌نامه فلسفه و دین» تألیف «ریز» (Reese) – که معنای واژه‌های فلسفی را براساس سیر تاریخی آنها بررسی می‌کند – و «فرهنگ فلسفه» تألیف «رونز» (Runes)، از جمله فرهنگهای تخصصی هستند که معنای اولیه و ثانویه این دو واژه را به روشنی بیان کرده‌اند. منبع اول در ذیل کلمه «object» و منبع دوم در ذیل کلمات «object» و «objective» مطالبی دارند که حاصل مجموع آن چنین است: کلمه «object» در ریشه لاتینی آن، مرکب از دو واژه «ob» (against) – before) به معنی «در مقابل – روبه رو – در برابر» و واژه «jacere» (throw) به معنی «افکندن – انداختن – قرار گرفتن» است. بنابراین، کلمه «object» به معنی «چیزی است که در مقابل ظاهر می‌شود و قرار می‌گیرد». اگر بخواهیم این کلمه را به صورت تحت‌اللفظی صرف ترجمه کنیم، معادل واژه «برابریست» است. امروزه این کلمه به «عینی» ترجمه می‌شود و منظور از آن «اشیا و موجودات خارجی است که برای خود، وجودی مستقل از ذهن و فاعل شناسا دارند» و متقابلاً واژه «subjective»، به «ذهنی» ترجمه می‌گردد و مراد از آن «مفاهیم، تصورات و یا ادراکاتی است که در ذهن فاعل شناسا وجود دارد و قایم به اوست و مستقل از ذهن وی وجودی ندارد». اما باید

"معنی این واژه تغییر و تحول قابل ملاحظه‌ای یافته است. معنای معمول و متداول «object»، چیزی است که به‌عنوان موجود خارج از ذهن، وجودی مستقل و قائم به‌خود دارد. اما در ابتدا واژه «subject» به این معنا به‌کار می‌رفت. ولی هنگامی که واژه «object» (objectum) در قرون وسطی برای اولین بار، کاربرد فلسفی یافت، معنایی که به‌طور گسترده مورد قبول قرار گرفت، تمام آن چیزهایی بود که با هرگونه اشاره و ارجاع التفاتی، منظور نظر قرار می‌گیرد؛ اعم از این که مصداق آن یک امر معرفتی، ارادی یا انفعالی نفسانی باشد. حال شمول این فکر، به هر میزان که باشد، گستره معنای «object» هم به همان میزان خواهد بود."

واژه «objective» و «subjective» در فرهنگ بزرگ آکسفورد:

تحول معنایی واژه «objective» از «ذهنی» به «عینی» در طول تاریخ (و عکس آن درباره واژه «subjective») نه تنها در کتب تخصصی فلسفی بلکه در معتبرترین فرهنگ لغات جهان نیز مورد بحث قرار گرفته است. از جمله، در فرهنگ بزرگ آکسفورد (۲۰ جلدی) که عظیم‌ترین و دقیق‌ترین فرهنگ زبان انگلیسی در جهان است و شواهد معنایی واژه‌ها را براساس ترتیب تاریخی آنها ذکر می‌کند، ضمن آن که واژه «object» را در کاربرد فلسفی آن به معنای چیزی می‌داند که «در مقابل ذهن یا فکر قرار می‌گیرد و یا نزد ذهن و فکر حاضر است و به آن عرضه شده است» و در این باره به آثار دنس اسکاتس استناد می‌کند، این واژه را در حوزه متافیزیک به «چیزی که موضوع و متعلق فکر و آگاهی قرار می‌گیرد» معنا می‌کند (رک به معنای شماره ۶).

این فرهنگ، ذیل واژه «objective» آورده است:

"در فلسفه اسکولاستیک، واژه «subjective» به چیزهایی اطلاق می‌شد که وجود مستقل و قائم به خود (in themselves) دارند و برعکس، واژه «objective» به چیزهایی اطلاق می‌شد که موضوع و متعلق علم و آگاهی قرار می‌گیرند. اما بعدها، ابتدا واژه «subjective» تحول معنایی یافت و در مورد اموری به کار رفت که به فاعل مدرک و اندیشنده تعلق دارد و سپس به تبع این تغییر، معنای واژه «objective» هم تحول پیدا کرد و به چیزی اطلاق شد که مستقل از این فاعل است و اکنون این معنای جدید و تحول یافته در فلسفه، غالب و رایج است" (رک به معنای شماره ۲).

زمان دکارت و فلسفه وی، با معنای امروزی آن خلط کرده و آن را همه جا به «عینی» ترجمه کرده‌اند.

حال ابتدا به ذکر عباراتی از خود دکارت و توضیح مختصر آنها و سپس به نقل تصریحات برخی از دکارت‌شناسان می‌پردازیم.

دکارت به صراحت در عبارات زیر، برای توصیف موجودات خارجی از واژه «subjective» و برای موجودات ذهنی از واژه «objective» بهره می‌گیرد. وی وجود «subjective» را «وجود قائم به خود» و وجود «objective» را مترادف وجود ذهنی یا تصویری معرفی می‌کند و این کاربرد را برای معانی این دو واژه، کاملاً رایج می‌داند:

"طبق تعبیر رایج، اشیای خارجی (external things)، «به نحو سوژکتیو» (subjective) و قائم به خود (in themselves) وجود دارند، اما وجود آنها در فاهمه [یا ذهن] (understanding)، «به نحو ابژکتیو» (objectively) و مفهومی [یا تصویری] (ideally) است." (HR, 1967, v 2, p. 157)

به‌طور کلی دکارت هر جا که می‌خواهد درباره موجودات خارجی سخن بگوید از واژه‌های «subjective»، «formal»^۲ و «actual»^۳ استفاده می‌کند و هرگز برای این منظور، واژه «objective» را به کار نمی‌برد. وی در «تأملات»، در مورد معلولهای خارجی و معلولهای ذهنی (مفاهیم) چنین می‌گوید:

"محال است چیزی از عدم پدید آید... این مطلب نه تنها در مورد معلولهایی که [به اصطلاح فلاسفه] واقعیتی خارجی^۴ یا صورتی^۵ دارند، بلکه در مورد مفاهیمی هم که به اصطلاح [آنها] فقط واقعیت ذهنی (objective) محسوب می‌شوند، آشکارا صادق است." (دکارت، ۱۳۸۱، ص ۵۸).

دکارت در عبارت دیگری از «تأملات»، باز هم درباره علل خارجی، از واژه «formal» و درباره مفاهیم ذهنی از واژه «objective» استفاده می‌کند:

«تمام واقعیت [یا کمالی] که فقط به نحو ذهنی (objective) [یا از طریق حکایت] در این مفاهیم هست، به نحو صورتی^۶ (formal) [یا واقعی] در آن علت مندرج است» (همان، ص ۶۰).^۷

وجود خدا به کار می‌برد که به برهان «علامت صنعتی» (trade mark argument) معروف است. خلاصه استدلال و نحوه استفاده او از اصطلاح «واقعیت ذهنی» چنین است:

تصورات و مفاهیم ذهنی ما از حیث وجود و واقعیتی که ذاتاً برای خود دارند تفاوت چندانی با هم ندارند، زیرا همه آنها نوعی عرض و کیف نفسانی‌اند و به بیان دیگر، مرتبه وجودی یا «واقعیت صوری» آنها تقریباً یکسان است. اما از آنجا که هر مفهوم از درجه خاصی از کمال یا واقعیت حکایت می‌کند که با مفهوم دیگر متفاوت است، جنبه حکایتگرانه یعنی «واقعیت ذهنی» مفاهیم تفاوت بسیار زیادی نسبت به هم دارد. مثلاً در مفهوم یا صورت ذهنی یک شعله شمع و مفهوم خورشید تفاوت چندانی از نظر «واقعیت صوری» (یا وجود فی نفسه هر یک) وجود ندارد، اما از آن جهت که کمال و عظمت ناشی از مفهوم خورشید از حیث نور و گرما و ... از کمال و عظمت شعله شمع بسیار بیشتر است، از این رو «واقعیت حکایتگرانه» یا «واقعیت ذهنی» این دو مفهوم، بسیار از هم متفاوت‌اند.

حال همان‌طور که هر مفهوم ذهنی به اعتبار «واقعیت صوری» خود، علت می‌خواهد، به اعتبار «واقعیت ذهنی» خود هم نیازمند علت است. یعنی علتی لازم است که سبب شده است هر مفهوم دارای این درجه از «واقعیت ذهنی» باشد. به بیان دیگر علتی باید وجود داشته باشد تا این درجه از کمالی که هر مفهوم از آن حکایت می‌کند، به ذهن ما راه یابد. از طرف دیگر به حکم بدهت عقلی و فطری می‌دانیم که هر کمالی که در معلول هست، باید دست کم به همان اندازه در علتش وجود داشته باشد. به دیگر سخن، علتی که این درجه از کمال را در ذهن ما ایجاد کرده است، نمی‌تواند خودش فاقد آن باشد. اما در ذهن ما مفهومی از خدا هست که از ذات کامل نامتناهی حکایت می‌کند، یعنی «واقعیت ذهنی» آن، نامتناهی است. اما چون این درجه از کمال ذهنی، باید معلول علتی باشد که خودش، همین مرتبه از کمال را به صورت عینی و واقعی داشته باشد، و هیچ موجود مخلوق و متناهی دارای کمال نامتناهی نیست، پس «واقعیت ذهنی» مفهوم خدا، فقط باید معلول موجودی باشد که خودش این کمال و واقعیت نامتناهی را در عالم خارج دارا باشد؛ بنابراین خدا یا ذات کامل نامتناهی وجود خارجی دارد^۸.

اما غیر از «تأملات»، در سراسر کتاب «اعتراضات و پاسخها» نیز موارد متعدد و صریحی وجود دارد که نشان می‌دهد، منظور از واژه «objective»، «ذهنی» است نه

دکارت در این عبارات، بین وجود خارجی خورشید و وجود ذهنی آن مقایسه می‌کند و (شبهه آنچه فلاسفه اسلامی در بحث وجود ذهنی می‌گویند) معتقد است که خورشید ذهنی، همان ماهیت خورشید خارجی را دارد، ولی نحوه وجود این دو متفاوت است. وی اولاً برای وجود خارجی خورشید در آسمان از واژه «صوری» استفاده می‌کند و ثانیاً واژه «ابژکتیو» را در مقابل آن قرار می‌دهد. بنابراین اگر این واژه را به «عینی یا خارجی» ترجمه کنیم، هم بحث بی‌معنا می‌شود - چرا که دیگر وجود «عینی» خورشید، همان وجود آن در آسمان است نه نقطه مقابل آن - و هم در جمله بعد، بی‌معناست که بگوییم: «وجود خارجی» [خورشید] از وجود خارجی آن کمال کمتری دارد و معدوم محض نیست»، زیرا اشکال معترض درباره معدوم بودن مفاهیم، یعنی وجود خارجی نداشتن آنهاست که از این رو نیازی به علت ندارند و پاسخ دکارت هم این است که صرف ضعیف‌تر بودن وجود مفاهیم از وجود خارجی، مستلزم معدوم بودن آنها نیست و نیاز آنها را به علت مرتفع نمی‌کند. اگر «ابژکتیو» به «عینی» ترجمه شود، تمام این اعتراض و پاسخ، مهمل و بی‌معنا می‌گردد.

دکارت در جای دیگر، باز هم درباره نحوه وجود مفاهیم و معدوم نبودن آنها و نیازشان به علت می‌گوید:

"یک چیز، از طریق مفهوم، به نحو «ابژکتیو» در ذهن وجود دارد. اما این نحوه وجود، هر قدر هم ناقص [و ضعیف] باشد، باز هم معدوم محض نیست و در نتیجه نمی‌تواند از عدم ناشی شود." (Ibid, p. 3)

بدیهی است که اگر «ابژکتیو» را به «عینی» یعنی خارج از ذهن، ترجمه کنیم، تناقض است که بگوییم «یک چیز، به نحو خارج از ذهن» در ذهن وجود دارد». مفاهیم، وجود ذهنی دارند نه وجود خارج از ذهن. به علاوه همان‌طور که در فقرات قبل هم توضیح داده شد، اصل اشکال و نیز پاسخ دکارت در جمله بعد هم معنای خود را از دست می‌دهد، چون سخن درباره ناقص و معدوم محض نبودن وجود «ذهنی» است نه وجود «خارجی».

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، دکارت معتقد است که تمام کمالاتی که در موجودات خارجی به نحو عینی وجود دارد، در مفاهیم آنها هم - به دلیل خاصیت کاشفیت علم و حکایتگری مفاهیم - به نحو ذهنی وجود دارد عبارت وی این است:

«objective reality»، از نظر دکارت، در مورد اعیان مستقل و خارج از ذهن به کار نمی‌رود، بلکه کاملاً برعکس، این اصطلاح از نظر وی، به حوزه ذهنی مفاهیم یا تصورات تعلق دارد. (Cottingham, 1989, p. 49)

همچنین کاتینگهام در اثر سودمند دیگری به نام «واژه نامه دکارت»، ذیل عنوان «objective reality» چنین می‌گوید:

"دکارت، این کاربرد را برای واژه «objective» (که البته با کاربرد امروزی آن کاملاً متفاوت است) از فلاسفه اسکولاستیک گرفته است. «سوارز» (suarez) [در مورد این واژه] چنین می‌نویسد:

«یک تصور ذهنی» (objective conception)، چیزی یا ادراکی (concept) است که به طور دقیق و بی‌واسطه، به وسیله این تصور، متمثل (represent) می‌شود. مثلاً وقتی انسانی را تصور می‌کنیم، آن عمل ذهنی که برای تصور این انسان انجام می‌دهیم، «ادراک صوری» (formal concept) نامیده می‌شود، ولی آن انسانی را که با این عمل، تمثیل معرفتی (cognitively represented) یافته است، «تصور ذهنی» (objective conception) می‌نامیم"^۹ (مباحثات متافیزیکی، ۱، ۲، ۱). (Cottingham, 1993, p. 136)

آنتونی کنی هم در کتاب بسیار دقیق و ارزشمند خود در فلسفه دکارت، معنای «object» و «objective» را نزد دکارت مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهد و چنین می‌گوید: "اکنون وقت آن است که درباره معنای «object» [در فلسفه دکارت] تحقیق و بررسی بیشتری نماییم ... اگر من درباره خورشید بیندیشم، خورشید ویژگی جدیدی پیدا می‌کند یعنی این ویژگی که به اندیشه من درآمده است و می‌توانیم به طور کاملاً طبیعی بگوییم که خورشید به ذهن من وارد شده است ... این یک ویژگی واقعی درباره خورشید خارجی است، یعنی رابطه بین خورشید و ذهن من. فلاسفه مدرسی معاصر دکارت، از این ویژگی به عنوان ویژگی «به نحو ابژکتیو» (objectively) در ذهن بودن [یا وجود ابژکتیو در ذهن داشتن] سخن گفته‌اند. «به نحو ابژکتیو» (objectively) در اینجا به معنی «متعلق اندیشه قرار گرفتن» است (as an object of thought)، بدین ترتیب این [فلاسفه مدرسی] می‌گویند که وقتی من مفهوم [یا تصویری] از خورشید دارم، خورشید «به نحو ابژکتیو» در ذهن من وجود دارد.

نادرست است که وجود عینی و خارجی یک چیز، با مفهوم یا تصور آن یکی باشد. عبارت اسپینوزا در این جا چنین است:

"... وقتی اشیا جزئی وجود ندارند ... وجود ذهنی (objective being) یا مفهوم (تصور - ideas) آنها هم وجود ندارد ..."

همانند عبارت قبل، White و Curley، در ترجمه متن اصلی لاتینی «esse objectum»، معادل دقیق آن یعنی «objective being» را به کار برده‌اند، و Elwes آن را به «representations in thought» (تمثلات یا ارتسامات آنها در ذهن) ترجمه کرده است، که از نظر محتوای مطلب، تفاوت خاصی ندارد و مراد از همه این تعبیرات، همان مفاهیم یا وجودات ذهنی، در مقابل موجودات عینی و خارجی است. آقای دکتر جهانگیری نیز معادل «موجود ارتسامی» را به کار برده و در پاورقی، ترجمه آن به «ذهنی» را هم درست و مناسب می‌داند (همان، ص ۷۴).

واژه «objective» در آثار بارکلی:

بارکلی (۱۷۵۳ - ۱۶۸۵) هم از جمله فیلسوفانی است که واژه «objective» را در آثار خود به معنای «ذهنی» به کار می‌برد و این نشان می‌دهد که استعمال این واژه به معنای «ذهنی» در آن عصر و زمان کاملاً رایج بوده است. وی در آخرین اثر خود به نام «sirius» (۱۷۴۴) - که در فواید آب قطران (tar - water) نگاشته است - در بند ۲۹۲ چنین می‌نویسد:

"پدیده‌های طبیعی (natural phenomena)، فقط نمودهای طبیعی (natural appearances) هستند. در نتیجه آنها همان طوری هستند که آنها را می‌بینیم و ادراک می‌کنیم. بنابراین، ذوات واقعی و ذهنی (real and objective natures) آنها یکی هستند." همان طور که می‌دانیم، بارکلی عالم ماده و اجسام را به‌عنوان موجوداتی خارج و مستقل از ذهن هر مدركی انکار می‌کند و معتقد است که اشیا مادی چیزی جز همان نمودهای حسی نیستند که در ذهن هر فرد بر وی پدیدار می‌شوند. در نتیجه هر پدیده طبیعی برای هر انسانی که آن را درک می‌کند، فقط همان صورتی است که در قوه بینایی یا ادراکی او (به‌عنوان قوه‌ای برای نفس مجرد، نه به‌عنوان اندامهای جسمانی بینایی و سایر قوای ادراکی) نقش می‌بندد و پدیدار می‌شود. اگر شیئی برای کسی به

پی نوشتها

۱. آنچه از فرهنگ بزرگ آکسفورد در اینجا نقل شده است، به صورت خلاصه شده و نقل به مضمون است و ترجمه تحت‌اللفظی و کلمه به کلمه و کامل متن نیست.
۲. کلمه «صورت» (form) در واژه «formal» (صوری) به همان معنای فلسفه ارسطویی است که معادل «ذات و حقیقت» یک موجود است. اصطلاح «formal» در این جا به معنای «خارجی یا عینی» (خارج از ذهن) است. در نقل قولهای بعدی از دکارت (و از جمله در عبارتی که وی از مثال خورشید در آن بهره می‌گیرد) به این مطلب تصریح شده است.
۳. از معنای اصلی واژه «actual»، «خارجی» است. این واژه هرگاه در بحثی به کار رود که به قوه و فعل مربوط است باید به «بالفعل» ترجمه شود، اما آنجا که بحث درباره‌ی ذهن و خارج است، باید به «خارجی» یا «عینی» ترجمه گردد. از این رو در نقل عبارات بعد، از ترجمه‌ی فارسی «تأملات» (از دکتر احمد احمدی) که در آنجا این واژه به «بالفعل» ترجمه شده است، کلمه مزبور را به «خارجی» تغییر دادم و اصلاح کردم.
۴. actual - دکارت در متن اصلی لاتین، واژه «actualis» را به کار می‌برد (AT, 1965, v 7, p. 41).
۵. formal - دکارت در اینجا از کلمه‌ی لاتینی «formalis» استفاده کرده است (Ibid).
۶. دکارت در اینجا نیز واژه‌ی لاتینی «formaliter» را برای افاده‌ی معنای عینی و خارجی به کار می‌برد (Ibid, p. 42).
۷. از نکات بسیار مثبت و دقیق ترجمه‌ی فارسی «تأملات» توسط استاد ارجمند، آقای دکتر احمد احمدی همین است که به این نکته مهم در ترجمه‌ی واژه «objective» کاملاً توجه شده و همه‌جا به درستی به «ذهنی» ترجمه شده است. فقط در دو جا این دقت، لحاظ نشده و واژه‌ی مزبور به «عینی» ترجمه شده که قطعاً جنبه‌ی سهوی داشته و از نظر افتاده است (رک به: ترجمه «تأملات»: ص ۲۰، پاراگراف آخر و ص ۲۵، پاراگراف دوم). امید است که در چاپهای بعد، این نقیصه کوچک برطرف گردد.
۸. برای توضیح مبسوط این اصطلاحات و به‌ویژه اصطلاح «واقعیت ذهنی» و فرق آن با «واقعیت صوری» و نیز شرح برهان دکارت، رک به مقاله «برهان علامت صنعتی در فلسفه دکارت»، و نیز ترجمه و شرح کتاب «اعتراضات و پاسخها»ی دکارت، اثر نگارنده (هر دو اثر زیر چاپ است).
۹. یعنی عمل ادراکی انسان، به خودی خود، فاقد صورت خاصی است. ولی وقتی که با این عمل، صورتی در ذهن ما تشکیل شد و تمثیل یافت، آن را «تصور ذهنی» می‌نامیم.

منابع

اسپینوزا، اخلاق، ترجمه: دکتر محسن جهانگیری، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۴.

افضلی، علی.م، برهان علامت صنعتی در فلسفه دکارت (زیر چاپ).

دکارت، اعتراضات و پاسخها، ترجمه و شرح: دکتر علی.م.افضلی (زیر چاپ).

دکارت، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه: دکتر احمد احمدی، چاپ سوم، سمت،

تهران، ۱۳۸۱.

Adam. C and tannery. P (ed. and tr)◦ *Oeuvres de Descartes*◦ Vrin /C.

N. R. S◦ Paris◦ 1965- 74◦ 11 vol. [AT]

Berkley. G◦ siris◦ J. VRIN◦ Paris◦ 1971.

Cottingham. J and ... (tr)◦ *the philosophical writings of Descartes*◦ cup◦ 1984-1991◦ 3 vol. [CSM]

Cottingham. J◦ *Descartes*◦ Blackwell◦ England◦ 1989.

Cottingham. J◦ *A Descartes Dictionary*◦ Blackwell◦ England◦ 1993.

Haldan. ES and Ross. G. R. T (tr)◦ *the philosophical works of Descartes*◦ cup◦ 1967◦ 2 vol. [HR]

Reese. WL◦ *Dictionary of philosophy and Religion*◦ Humanities press◦ USA◦ 1996.

Runes. DD◦ *Dictionary of philosophy*◦ Little field◦ Princeton university press◦ USA◦ 1994.

Spinoza. B◦ *ETHICS*◦ tr: Curley. E◦ Princeton university press◦ USA◦ 1994.

Spinoza. B◦ *ETHICS*◦ tr: Elwes. R. H. M◦ Dover publication◦ New York◦ 1955

Spinoza. B◦ *ETHICS*◦ tr: White. W. h◦ university of Chicago (great books◦ vol: 31)◦ 1952